



نگارش سرورخان گویا

## شعراى افغانستان

در حدود قرن ۶ هجرى

ابو علي ابن حسين مروى :

صاحب لباب الالباب اسم شاعر و پدر او را بسياق ذيل نكاشته ميگويد :  
 السيد الاجل ابو علي ابن الحسين المروزي و چنانكه عادت صاحب لباب الالباب است  
 باقى شرح حال شاعر را در پرده خفا گذاشته نسبت به رتبه شاعري و مقام ادبي او  
 كلمات اغراق آميزى مي نگارد و وي هم رفته از نگارش مختصر عوفى معلوم مى شود  
 كه وي قبل از عازم شدن بصوب هند در سفرهاى كه در حدود سنه ( ۶۰۰ ) هجرى  
 به اكثر شهرهاى خراسان كرده و پيشتر افاضل و شعراء آن عصر را ديده ؛ در ضمن  
 مسافرت خویش شاعر مذکور را در مدت اقامت خود در نيشاپور ديده و زمانى با هم  
 محشور بوده اند ، چنانچه مى نويسد . مدتي در نيشاپور با او اتفاق مجالست و مجاورت  
 افتاده بود و همين قول عوفى سبب آن شده كه صاحب مجمع الفصحا موطن او را از قول  
 عوفى نيشاپور گفته است ، حال آنكه عوفى او را صراحتاً شاعر مروزي خوانده نه  
 نيشاپورى و نيز از نگارش عوفى معلوم ميشود كه ابو علي مروى مداح سلطان سبكتگر  
 كه از سلاله سلطان تكش است بوده و قصيده كه يك مطلع آن در لباب و چند بيت آن

در جمع درج است در مدح آن پادشاه سروده است و ناعوفی به نیشاپور اقامت داشته  
در سنه ( ۶۰۰ ) ابوعلی در قید حیات بوده

نمونه کلام :

### بهار

از صبا وقت سحر بوی جنان می آید  
عاشق روی گل از نیست صبا بلبل وار  
کاین صبا از طرف عالم جان می آید  
نظری کن بتساویر سرا پرده صنع  
از چه آشفته و شبگیر نهان می آید  
تا که هر يك بجه شکل و بجه سان می آید  
منعنی پشت از بار حدنجان می آید  
سر دامادی گل دارد بابل که بلاف  
بزر و سیم کف و کیسه چوکان می آید  
با سمن ترك کاه چاک زنان می آید  
لاله چون یوسف آلوده بخون پیراهن  
جامه مالیده آسیب زمان می آید  
ابزبا چشم تر و صاعقه سینه چو شمع  
آتش افروخته و آب فشان می آید  
لاله پرورده آن شیر نیات انگیز است  
که ز پستان سحابش بدهان می آید  
سرو آزاده چرا بر سر پای است مگر  
در ره بندگی صدر جهان می آید  
ناله رعد چرا می شنوم از لب ابر  
گر نه از غیرت دستش برفغان می آید

### در مدح - سلطان سکندر

زهی از روی شمشیرت قوی پشت مسلمانان  
سایبانان و امرت را مستر انسی و جانی  
به پیش صیت احسانت که پیروان عالم  
صبارا پای بر سنگ آمدند از تنگ میدانی  
ترا زبید که هر روزی برای بندگی ثابت  
نهد چون سایه پیش خاک در خورشید پیدانی  
اگر خان خطا با توز کپش خود برون نماید  
صواب آنست که تیغش کی در رزم قربانی

رباعی

چون خاکك دوت شد معك ديده من	بشناس حقوق نديك ديده من
بنگر كه هنوز نقش روي غم تست	در آئينه مرد معك ديده من

وله

گر ديده رخ تو خواست پر نورش دار	وز گريه چو تر شود زخود دورش دار
وردل هوس قامت چون سرو تو كرد	او را سر راستي است معذورش دار

محمد ابن عمرو فرآدي:

شاعر معروف زمان خود بوده و در خراسان بکمال هنر و قوت فضل اشتهار داشته و پدر بار شهنشا، معرف افغانسان سلطان غياث الدين محمد ابن سلام غوری اختصاص داشته و بقول عوفي اشعار معسول او دران بار گاه مقبول افناده بود.

نمونه اشعار:

در مدح سلطان غور

ای تیغ تویی بجمال فاخبر	چون تیغ - پیده ام جهانگیر
در عالم کهل يك جوانی بخت	علم با تو نداد گنبد پیر
ای بر در بار گاه جاعت	نه حلقه چرخ هدیو زنجیر

وله

کس از ملوک جهان یادگار تیغ و قلم	نیو ده است مگر شهر بازار تیغ و قلم
مذک محمد سام جهان ستان که فزود	بفر بمن بپیش بسار تیغ و قلم
گویی بنفشه دهد گاه لاله آرد بار	زیبدو تر گس بی برگ و بار تیغ و قلم
بر حسود و رخ به سگال	زردی و به کبوتر دین شمار تیغ و قلم
یکی بخندد بر دشمنش یکی گریه	برزم و بزمش این است کار تیغ و قلم



فروغ لون رکاب و تکین او در  
 بس کشید جهان انتظار دولت او  
 چو سیل و صاعقه کوشنده ست وجو شده  
 بزهر و قهر برای همی هلاک و دمار  
 میان تپی و دوروبه است دشمن تو مگر  
 بر نیک مهر و سپهر تدو ز تقاض تو هست  
 نبوده است و باشد زخسر وان جهان  
 ز انتقام توان دید دشمن تو چو شد  
 که دید ز آهن و آتش به اول و آخر  
 اگر چه هر چه ازین شعر خوب خاطر زاد  
 و لبک هست زمانه گواه من کاین بار  
 بحکم تو قلم و تیغ تا شود گلگون  
 شکافته سرو خایسک خورده باد عدوت

ازان شده است جهان خواستار تیغ و قلم  
 چنانکه دانش و داد انتظار تیغ و قلم  
 بفرق و حرق عدویت دوبار تیغ و قلم  
 زدود مان عدو زان دو مار تیغ و قلم  
 باصل هست ز خویش و بتار تیغ و قلم  
 فزون زمهر و سپهر اقتدار تیغ و قلم  
 نظیر و مثل تو کس حق گذار تیغ و قلم  
 انامل و کف تو جنت و یار تیغ و قلم  
 رخ شخوده و فرق فکار تیغ و قلم  
 یکی نباشد از صد هزار تیغ و قلم  
 مراین قصیده بود شهر یار تیغ و قلم  
 شگفته باد ز تو نو بهار تیغ و قلم  
 جو تیغ چون در کارزار تیغ و قلم

ابو الفضل عثمان ابن احمد هروی :

صاحب لباب الالباب معاصر او بوده و شرح ذیل را که بهترین معرف حال این شاعر است ما از لباب الالباب در اینجا نقل میکنیم : حاجی هربوه از لطیف طبعان خراسان بود اگر چه به شعر و شاعری نسبت نداشت ، اما چون اشعار و ایما - اولطیف و متین بود در ملک شعرا آورده شد . مدتی در نیشاپور بوده و بمجاورت او آسودم و میان او و رفیع مشاعره ها بود . رفیع او را کرگس خوانندی و او رفیع را طبل بسبب آنکه بسیار خوردی این رباعی ازوست و این معنی ملک اوست و پیش از واز کسی استماع نیفتاده .

### رباعی

دی گفتش کی گفته دل از مهر تو خون  
 گفتم از لطافتی که در سبب من است  
 بر سبب تو چیت نقطه غایب گون  
 آن دانه بود که میناید زدرون

## وله

ممشوقه که عمرش چه غم باد دراز      امروز نلطف دگر کرد آغاز  
برچشم من افگند دی چشم و برفت      یعنی که نکوئی کن و در آب انداز

فریدالدین سجزی :

از شعراى معاصر صاحب لباب الالباب بوده و در تذکره معروف خود او را الاجل فریدالدین جاسوس الافلاک علی المنجم السجزی نوشته است اگرچه بقول عوفی در اوایل عمر مشروب رندی و بیباکی داشته و باباده و شاهد اوقات میگذرانده اما بعد ها تائب گشته و بعبادت و زهد پرداخته چنانچه عوفی نیز می نویسد : اگر چه در اوایل ایام جوانی و حوادث سن در کوی جستجوی لذت قدمها گذارده بود و در صبح و رواح از مشاهده صبح و ملاح و معافقه صبا و راح کامها رانده اما در انوقت که من بخدمت او رسیدم بر سجاده عبادت نشسته بود و از سر جمله برخاسته و برادر او صدر اجل نصیر شعرائی وزیر ممالک نیمروز بود و او در مسجد پیوسته معتکف بودی و البته برادر التفات نکردی و وقتی که بنزدیک داعی آمدی در اثنای محاورت آنچه گفته بود تقریر کرد : گفت و قتیکه ملاحظه زحمت میدادند و لشکرها بدان سمت نامزد شده بود وقتی بر دوستی گذر کردم جماعتی از حریفان را دیدم مخمور شراب شبانه ، برخاسته و سروروی گراشیده و خانه عظیم برایشان نامرتب دوسه بیت بگفتم این رباعیات نیز ازو استماع افتاد .

## رباعی

راه دل من آن بت دلخواه زند      دزد است عجب نبود اگر راه زند  
چاهی است که چاه زنجش میخوانند      زلفش هم ره بر سر آن چاه زند



وله

با آنکه دل تو طبع آهن دارد	جان در سر زلفین تو مسکن دارد
گرد سر کوی تو همی کردم زانکه	خاک رومه چشم گرگ روشن دارد

شمس الدین مبارکشاه سجزی :

مبارکشاه سجزی از شعرای مشهور زمان خود بوده و محمد عوفی او را در سیستان دیده و قطعه که در حق نصیرالدین سید الوز را گفته بوده برای او خوانده است و باز بقول عوفی وقتی در پنجاب کرمان مجبوس بوده و در آن موضع و سختی حبس قطعه سروده زیاده برین از احوال این شاعر در تذکره های که در دست است اطلاعی حاصل نشد .  
نمونه اشعار :

در مرثیه ناصرالدین عثمان گوید

ز ابی تیغ تو فتنه کاسمرانی دارد	اسلام ز کفر نا توانی دارد
سر برکش و بنگر که زمرگ تو جهان	در پای بلا چه زندگانی دارد

بدیع الدین سجزی :

از شعرائی است که تنها صاحب لباب الالباب اسم او را در تذکره معروف خود برده و در حق او غلوی ستایش را از حد گذرانده از نگارش مختصر او معلوم می شود که بدیع سجزی اوقات برندی و مجردی می گذرانده و بمنزله کعبه و مز اوچه میل و رغبتی نداشته و از همه اقسام شعر بسرودن رباعی بیشتر میل داشته ، و از طرز رباعیات او معلوم می شود که بروش حکیمانه مائل و بافکار حکما و کلام پخته ایشان آشنائی تمامی داشته است :

رباعیات

تا کی باشی برای نانی بامید	هر جانی و هر دری چو قرص خورشید
بنازده خاطر و دم دیده بساز	کاین آب سیاه نت و آن نان سفید

وله  
 يکچند ز وصلت دل رنجور آسود      رفت آنهيه روزگار گوئی که نبود  
 روى فلک آئينه گون باد سياه      تا از چه مرا روى فراق تو نبود

وله  
 چون شاهد روح خانه پر داز شود      اين فرع باصل خویشن باز شود  
 بر ساز وجود چار ابريشم طبع      از زخمه روزگار ناساز شود

وله  
 گل را چو دم باد صبا خار نهاد      از پوست برون آمد و بر خاک فناد  
 بلبل چو بديد گفتش ای حور نژاد      بد کردی تو که تکیه کردی بر باد

حکیم ابوبکر بلخی :

حکیم ابوبکر ابن محمد البلخی الواعظی از شعراى زهد کیش و ورع پیشه و اشعار او مشتمل بر معانی توحید و بیان فضایل خلفا را شده و صحابه کرام بوده اما در فن شعر درجه اوسط داشته . تاریخ زندگانی و احوال معاصرین و محدوحین او فعلاً معلوم نشد . این چند بیت بنام او در باب الالباب مرقوم است :

نمونه اشعار :

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 هست انهيه زداوز و نيك است داوری      از زحل بدی و نه نیکی زمشتری  
 هر نيك و بد که هست ز تقدیر و حکم اوست      نه از چرخ چنبری  
 اندوه و رنج و راحت و شادی عزو ذل      رنج و عنا و فاقه و مال و توانگری  
 بخت جوان و دولت مسعود و روز صعب      بد بختی و بلا و عنا و بد اختری  
 از فضل و عدل حق اشمر از خود مدان تا      نام هواز نامه اعمال بستری

فتیحی غزنوی :

اسم او علی و اسم پدر او محمد و تخلصش در شعر فتیحی بوده صاحب لباب الالباب موطن او شهر غزنه می گویند و مقام شعری او را بدرجاتی بلند می ستایند و از اشعار



او يك قصيده بر توحيد و دوسه رباعی كه بزبان اهل حقيقت سروده در تذكرة  
مذكور مسطور است :  
نمونه اشعار :

### قصيده

تا بنده بفرمان تو شد چشمه خورشيد	گردنده بتقدير تو شد گنبد خضرا
چون رحمت تو بدرقه چشم و زبان شد	آن نرگس بينا شد و اين سوسن گویا
ای وصف تو بعلت اسباب توانگر	وی ذات تو بی آله و ترکیب توانا
جودت نه چو جود دگران از پی علت	خست نه چو خشم دگران مایه صفرا
هر روز بفرمان تو گردان و روان است	این کشتی باقوت درین نیلی دریا
پاشی بکرم بر سر گل دانه لولو	بوئی بنم در بر گل جامه دیبا

### رباعی

تسلیم ذراه عشق جان یافتن است	معشوق لطیف را بنهان یافتن است
این را کم کن اگر تو آن می طلبی	کاین کم کردن از بهر آن یافتن است

حکیم ضیاء الدین محمود کابلی :

از شعرائی است که باعوفی معاصرو با او درغزنین ملاقات کرده چنانکه خود عوفی  
نکاشته است : حکیم ضیاء الدین محمود کابلی از احداث شعرا و افاضل ائمه درغزنین بنزدیک  
داعی اجتلاط داشت و به مجاورت او استیناسی حاصل آمدی و این قطعه و چند رباعی  
مخط خود یادگار نیشته است قطعه اینست که در نعت حضرت رسول ( ص ) سروده :

ایا در عالم عز و جلال و قدرت از قلت	کمال کل موجودات جمله آفرینش کم
چو نعل اندر هوای رفعت جاه نوسالومه	براق آسمانها را زپوی و تگک فتاده سم
کجا امکان بود ادراک اوج کبریای تو	که در کتب عدم افتد ز فکر خاطر مردم
صفتی دین معین ملت استاد ملوک احمد	تویی والا خداوند ( ۱ ) فلک چا کر غلام انجم

[ ۱ ] خداوند به معنی صاحب است .



زمانه بشکند از غایت تائید فرمانت  
 به گاه حلم عمداً از نسیب ضربت عدلت  
 جهان کز بهری سازد زنه طاق مدور خم  
 بریزد زهر اژمارو بیفتد نیش از کزدم  
 ز یمن آن ندا آید بدوزخ یا عفا عنکم  
 ز آب روی شاگردان تو يك نم بود قلزم  
 قباى صبح تا خیاط مشرق برد از قافم  
 کلاه شام تا قلاش مغرب دوزد از قندز  
 ( باقی دارد )



پس از سلسلهٔ روان :

## فقههای افغان نستان

### قسمت اول

نگارش جناب قاری عبدالله خان

ابراهیم ابن رستم :

ابوبکر سروزی ( ۱ ) در فقه شاگرد امام محمد است و از ابو عصمت جامع مروزی و اسد بجلی که در فقه هر دو شاگرد امام اعظم اند روایت کرده اما سماع حدیث از امام مالک و ثوری ( ۲ ) نموده . چند بار بغداد رفته و در اینجا ائمه حدیث مانند امام حنبل و غیره ازو روایت کرده اند . گویند مأمون رشید او را بقضا تکلیف نمود قبول نکرد . وفاتش در نیشاپور هنگامی که بسفر حج برآمده بود روی داده در ( ۲۱۱ )

ابو اسحاق خوارزمی :

ابراهیم ابن محمد ابن صدر ابو اسحاق مؤذن خوارزمی در علم تفسیر و حدیث فقه و فرائض و اصول و کلام و رو بهر فقه در سائر علوم دینی امام وقت بوده و در نحو و لغت و ادب مهارتی بسزا داشته . تولدش را جواهر مضیه ( ۵۵۹ ) ضبط کرده ولی وفاتش معلوم نیست .

ابراهیم ابن میمون:

ابراهیم ( ۳ ) ابن میمون صائغ مروزی از امام اعظم روایت کرده فقیه فاضل و ده و بسبب

( ۱ ) مراد در سنه ( ۲۰ ) هجری بدست حاتم ابن نعمان فتح گردید [ ۲ ] سفیان ثوری از عرفای مشهور و شاگرد امام اعظم است وفات او ( ۱۶۱ ) ( ۲ ) در دستة روایات نیز ذکر شده .